



۵

«رستاخیز شهرباران» عشقی را اولین نمایش نامه منظوم ایران (ایرا) می‌دانند.

عشقی به قول خودش، پروایی در شکستن اسلوب ادبیات فارسی نداشت. شاید همین جسارتش سبب شد که نیما یوشیج برای اولین بار «افسانه» را به خانه بخت فرستاد و در روزنامه «قرن بیستم» عشقی منتشر کرد.

عمر عشقی کوتاه و فقط ۳۱ سال بود. در این ۳۱ سال اگر رضاخان را هم یک سال زودتر به تخت «دیانت ملی» بنشانیم، پنج حاکم قلدر برای مردم و پخمه برای بیگانگان را دید. ناصرالدین شاه، مظفردالدین شاه، محمدعلی شاه، احمدشاه و رضاپالانی معروف به رضاقلدر کسانی بودند که کام سیدمحمدرضا کردستانی ملقب به میرزاده عشقی را تلخ کرده بودند و برای بیان آن طنزپرداز شد. در دوره نخست وزیری رضاخان، گلوله اداره تأمینات نظمیه، ۱۲ تیرماه ۱۳۰۳ کنار قلبش را درید.

عشقی در مقاله «آرم جمهوری» پوچ بودن این شعار رضاخان را نشان می‌دهد که با زور سلاح دنبال پیاده کردن آن است:

«آرم لغت‌ست فرانسه که آن را به عربی یعنی زبان کهنه‌پرستها "علامت" و به زبان ایرانی‌های قباسه‌چاکی آن را "نشان" گویند، اصل این لغت به معنی اسلحه است. هر دولت و هر دسته قابل اعتنایی که موفق شود بر یک دسته از بشر سوار شده آن‌ها را تسخیر نماید از برای خودش یک نشان و علامت "آرم" ترتیب می‌دهد.»

عشقی کسی بود که او را زودرنج و ناکام و کم‌حوصله می‌دیدند و عمری با آوارگی و مهاجرت و دوری از وطن و فقر زیسته بود. سی هزار نفر از مردم، همراه علمای تهران و نمایندگان و روزنامه‌نگاران و اقلیت مجلس به رهبری مدرس او را از مسجد سپهسالار به سمت ابن بابویه تشییع کردند.

## زیرونه

+ طنزپرداز شهید



# عشقی قرن بیستم



پایان



۱

در یکی از شهرهای لرستان مرد ساده‌دلی در محلمان زندگی می‌کرد. ترس از قشون پهلوی آن چنان ابهتی در دلش ایجاد کرده بود که گمان می‌کرد امنیه‌ها همیشه زنده و نامیرایند. وقتی هم که عصبانی می‌شد شروع می‌کرد به «جاویدشاه» گفتن. از وقتی مرگ یکی از نظامیان پهلوی را دیده بود می‌گفت: جاجا امنیه می‌میری! (حتی امنیه می‌میرد!)

الان من می‌خواهم یک طنزپرداز شهید به شما معرفی کنم. لابد شما هم از آن دسته افرادی که در کلاس‌های انگیزشی و مثبت‌اندیشی با سی درصد تخفیف شرکت کرده‌اید و شنیده‌اید که «خنده باعث طول عمر می‌شود. اگر می‌خواهید عمری طولانی داشته باشید حتما بخندید و...» اکنون هم برایتان سوال پیش آمده است که مگر طنزپرداز هم می‌میرد؟ در ذهن شما کسی که طنزپرداز باشد، زندگی شادی دارد چون در کلاس‌های انگیزشی و مثبت‌اندیشی با سی درصد تخفیف، آموخته‌اید که شادی سبب طول عمر می‌شود! الان که من گفتم می‌خواهم طنزپرداز شهیدی را به شما معرفی کنم انگشت به دهان گرفته‌اید و می‌گویید: جاجا طنزپرداز می‌میری (حتی طنزپرداز هم می‌میرد!) باید بگویم بله طنزپرداز هم می‌میرد. اصلاً طنزپرداز وقتی از غصه دق کند آن وقت طنزپرداز است. طنزپرداز، ناراستی را می‌بیند، کاشمش تلخ و اوقات و رفتارش زهرماری می‌شود اما برای خودش این‌گونه است و برای جامعه، لطیف است. بله طنزپرداز هم می‌میرد و هم می‌تواند شهید بشود. آن‌هم کی و کجا و که و چرا و چگونه و به دست چه کسی؟

سید محمدرضا کردستانی ملقب به «میرزاده عشقی» ۲۰ آذر ۱۲۷۳ اوایل دوران پادشاهی ناصرالدین شاه در همدان به دنیا آمد. دقیقاً ۱۲ روز بعد از گل خداداد عزیزی به استرالیا در ۸ آذر می‌شود!



۲

میرزاده عشقی تا قبل از سن هفت سالگی در مکتب‌خانه قروه به آموختن بوتاکس و تزییق ژل به گونه و لب و لپ و... برای اهالی پرداخت. میرزاده بعد از هفت سالگی و تحصیل در مکتب‌خانه وارد آموزشگاه‌های «الفت» و «آلیانس» همدان شد. عشقی با آموختن زبان فارسی و فرانسوی مشغول به کاشتن مژه برای اهالی شد و از آن‌جا که حرف «ژ» در زبان فرانسوی کاربرد فراوانی دارد، مشتری‌های زیادی برای کاشت مژه به او مراجعه کردند و میرزاده خسته شد و کار کاشت مژه را رها کرد و به کاشت ناخن و ابرو روی آورد. اما به دلیل خشک‌سالی هیچ‌کدام از ناخن‌هایی که کاشته بود رشد نکردند. ایام تحصیل و حضورش در همدان، چند کشور درنده به جان هم افتاده و اسمش را جنگ جهانی اول گذاشته بودند. میرزاده عشقی حدوداً ۱۵ ساله با توصیه پدر، راهی تهران و تقریباً در



«آقای میرزا حبیب الله خان در خاتمه استدعا دارم که در جریده‌ی قرن بیستم، نهایت درجه مراقب باشید که مطالب بی‌نزاکت درج نگردد و هرچند که در التزام نامه وزارت معارف، فکاهی بودن قرن بیستم را ذکر کرده‌ام حضرتعالی دقت کنید که طبق معمول پاره‌یی جراید، فکاهیات بی‌مورد در این جریده ثبت نشود. همچنین در پایان مستدعیاتم خواهش می‌کنم یک کلمه تملق یا مطلبی که بوی چاپلوسی از آن بیاید در این روزنامه ننگارند که خواهم رنجید. قرن بیستم را به شما و شما را به خدا می‌سپارم. میرزاده عشقی»